

حماسه‌ی آرش کمانگیر در شعر سیاوش کسرایی

ایوب مرادی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۳

چکیده

داستان آرش، به عنوان نوستالژی حماسه و شکوه، گویاترین نمونه‌ای است که در گنجینه‌ی فرهنگ باستانی ایران می‌توان، از گردش سرنوشت یک ملت، بر محور جانبازی یک تن به دست آورد. منظومه‌ی «آرش کمانگیر» اثر سیاوش کسرایی، بازخوانی مجدد این حکایت ملی است. این منظومه را، باید نخستین شعر حماسی در دوره‌ی معاصر دانست که به سبک و نگرشی نو سروده شده است. کسرایی با گذر از محدودده‌ی داستانی، رنگ حماسی داستان را پررنگ‌تر از منابع تاریخی بازگو می‌کند و کوشیده است تا با بهره‌گیری از تکنیک‌های زبانی مختلف، علاوه بر شرح حال پهلوانی آرش، از این داستان در

1. Email: manzaredel@yahoo.com

جهت ترسیم نمادین فضای سیاسی - اجتماعی دهه‌ی سی کشور بهره جوید. منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، ترانه‌ی امیدی بود که پس از کودتای ۳۲، به رغم انبوه نومیده‌ها سروده شد. کسرایی با الهام‌پذیری از موضوع انتظار ظهور منجی، ظهور آرش را امید و آرزوی همه‌ی جهان هستی و مردمان می‌داند.

کلید واژه‌ها: سیاوش کسرایی، منظومه‌ی آرش کمانگیر، حماسه، اسطوره، زیباشناختی بلاغی.

مقدمه

در درازنای تاریخ ایران زمین، یلان شیردل و گوان فرهمند بسیاری هستند که برای راندن اهریمن صفتان تاریک دل از این کهن بوم و بر، از سر جان خود برخاسته‌اند و زیباترین حماسه‌ها را آفریده‌اند؛ اما نادرند پهلوانانی که همانند «آرش»، نام و جان و تیرشان، با نام و خاک این سرزمین در آمیخته، خاطره آنها در خاطره ایرانیان بر جای مانده باشد. البته حکایت این یل ماندگار ایران، در شاهنامه‌ی فردوسی نیامده است، ولی وجود روایات اوستایی آن، خبر از دیرینگی و حماسی بودن آن دارد.

سیاوش کسرایی، یکی از شاگردان مکتب نیمایی، با سرودن حماسه‌ی «آرش کمانگیر» و بازآفرینی دوباره‌ی آن در شکل یک منظومه‌ی بلند، روح این اسطوره‌ی ملی را در دوره معاصر زنده نمود و ملقب به «شاعر ملی» گردید. البته این منظومه، تا حدودی دارای رنگی سیاسی - اجتماعی است؛ چرا که شعر معاصر از بسیاری جهات، با مسائل سیاسی درآمیخت و اسطوره‌ها نیز، چون با ملیت و سیاست، کارکرد دو سویه‌ای دارند، در ادبیات معاصر ابزارهای مناسبی برای بیان نمادهای سیاسی و اجتماعی به شمار می‌روند. به عنوان مثال، شخصیت «کاوه» که استبداد «ضحاک» را سرنگون ساخت، دستمایه‌ی مناسبی برای تحریک جوانان برای مبارزه بر ضد استبداد پهلوی، و یا نماد مبارزان برخاسته از توده‌ی مردم، بر علیه حکومت پهلوی است. البته تمام شاعران به یکسانی از این عناصر ملی بهره نگرفتند؛ بلکه در میان آنان، شاعرانی همچون اخوان ثالث، سیاوش کسرایی و شفیعی کدکنی، بیش از دیگران به اسطوره‌های ملی پرداختند و بیشتر نمادهای خود را از این اسطوره‌های ایرانی ساختند.

شخصیت «آرش» از جمله‌ی این اسطوره‌هاست که به عنوان قهرمان حماسی و ملی، مورد توجه برخی سرایندگان معاصر قرار گرفته است. زیباترین تجلی حماسی این اسطوره را

باید در منظومه‌ی بلند «آرش کمانگیر»، سروده‌ی سیاوش کسرایی یافت. شخصیت ادبی کسرایی و این منظومه‌ی ماندگار وی، چندان مورد توجه پژوهشگران معاصر قرار نگرفته است؛ البته در مورد اسطوره‌ی «آرش»، مقالاتی مشاهده می‌شود که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: «آرش کمانگیر؛ مژده‌آور باران» از صفدر اکبری مفاخر (مجله زبان و ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، زمستان ۸۳)؛ «بررسی اسطوره‌ی آرش، جشن تیرگان و بسامد حضور آنها در ادب فارسی» از سید هاشم خاتمی (نشریه دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، زمستان ۸۶)؛ «لاش شیش؛ چوب بلاگردان، تیر آرش» از احمد ابومحبوب (فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، پاییز ۸۸)؛ «آخرین تیر؛ بررسی تطبیقی اسطوره‌ی آرش و فیلوکتس» از ابراهیم خدایار و صابر امامی (فصلنامه‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، پاییز ۸۹).

سیاوش کسرایی (۱۳۰۵-۱۳۷۴ ش)

سیاوش کسرایی، از شاعران معاصر ایران است که در سال ۱۳۰۵ ش در اصفهان به دنیا آمد. در جوانی وارد جریان‌های سیاسی شد و وارد حزب توده شد. وی در مسیر مکتب‌نیمایی قدم نهاد و قالب شعر سپید را، برای سروده‌های خود برگزید. همراه با خانواده خود به تهران آمد و در دانشکده‌ی «حقوق و علوم سیاسی» تهران به تحصیل مشغول شد. او سرانجام در سال ۱۳۷۴، در سن شصت و نه سالگی و بر اثر بیماری ذات‌الریه، در وین، پایتخت اتریش درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

کسرایی پس از آنکه در عرصه‌ی شعر سیاسی به شهرتی نسبی دست یافت که حاصل سروده‌های او در مجموعه‌ی «آوا» (۱۳۳۶) بود. ولی در سال ۱۳۳۸ ش، با منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، شهرت و محبوبیت وی در جامعه افزایش پیدا کرد. «این در شعر در آن سال‌ها، ترجمان اساطیری - تاریخی آرمانی ملی بود: ظهور مجدد یک مصلح و قهرمان رهایی‌بخش از افق تلخ و تاریک جامعه‌ی کودتا زده‌ی دهه‌ی ۳۰». (روزبه، ۱۳۸۳: ۳۴۲)

کسرایی در دهه‌ی چهل، با مجموعه‌هایی همچون، «خون سیاوش» (۱۳۴۱)، «با دماوند خاموش» (۱۳۴۵)، «خانگی» (۱۳۴۶) و ...، همچنان در صف مقدم شاعران متعهد و آرمان‌گرا قرار داشت. «به سرخی آتش، به طعم دود» (۱۳۵۷)، «وقت سکوت نیست» (۱۳۵۷)، «از قرق تا خروسخوان» (۱۳۵۷)، «آمریکا آمریکا!» (۱۳۵۸)، از دیگر سروده‌های کسرایی است.

طرح داستان «آرش کمانگیر» و بازتاب آن منابع تاریخی و ادبی

آرش (Eraxsa)، قهرمان حماسه‌ای است که با پرتاب تیری، به جنگی فرسایشی و نسبتاً طولانی در برابر دشمنان پایان می‌دهد و جان خود را در این راه، فدا می‌کند؛ به دیگر سخن، تا زمانی که تیر و کمان او به کار نیفتاد، جنگ و گریز بی‌فرجام دوازده ساله‌ی ایران و توران، به فرماندهی منوچهر و افراسیاب به سرانجام نمی‌رسید. از آنجا که زمان رویداد اسطوره‌ی آرش، روزگار پیش از اسلام است، بیشتر آگاهی‌های ما از روایت‌های حماسی در آن دوران، تنها «به توصیف‌های کوتاه اوستا، در برخی از یشت‌های این کتاب خلاصه می‌شود». (تفضلی، ۱۳۷۸: ۴۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲/۷۳۸؛ رضی، ۱۳۴۶: ۱۴۰) داستان آرش نیز برای نخستین بار، در یشت هشتم و در تشبیهی به آن اشاره است، و آن «قدیمی‌ترین منبعی است که در آن، نام این قهرمان آمده است». (تفضلی، ۱۳۷۸: ۵۲-۵۱) در ادبیات پهلوانی نیز، اطلاعات اندکی درباره‌ی آرش به چشم می‌خورد؛ از جمله در «مینوی خرد» (بند ۴۴)، بدون نام بردن از آرش، به این واقعه اشاره شده است.

در منابع اسلامی نیز، با شخصیت آرش برمی‌خوریم؛ ابوحنیفه‌ی دینوری، در «أخبار الطوال» که در نیمه‌ی نخست قرن سوم تألیف شده است، از این اسطوره یاد می‌کند و آرش را «ارسناس» می‌نامد. البته نوع شخصیت‌پردازی از شخصیت آرش در این کتاب، به گونه‌ای متفاوت دیده می‌شود و از جمله اینکه، «فاقد هرگونه خمیرمایه‌ی حماسی است». (خدایار و امامی، ۱۳۸۹: ۶۵) مؤلف کتاب، «ارسناس» و یا همان آرش را، مأمور تعلیم تیراندازی به مردم و شکافنده‌ی قلب افراسیاب و کشتن او می‌داند و معتقد است که آرش در زمان پادشاهی خسرو پرویز کشته شد و بلندآوازه و نیک‌نام گردید. (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۴۶: ۱۱-۱۰) البته طبری در «تاریخ طبری» که در اواخر قرن سوم نگاشته شد، تا حدودی به شخصیت آرش، رنگ و بویی حماسی می‌دهد. او تیر «ارششباطیر» (آرش) را، مشخص‌کننده‌ی مرز میان دو کشور می‌خواند و در بیان قدرت خارق‌العاده و اسطوره‌ای قهرمان داستان می‌گوید: «تیری در کمان نهاد و رها کرد و نیروی بسیار داشت، تیرش از طبرستان تا رود بلخ رسید و در آنجا افتاد...». (طبری، ۱۳۷۵: ۲۹۰-۱/۲۸۹)

اما آفرینش «داستان آرش به شکل کاملاً اسطوره‌ای» (خدایار و امامی، ۱۳۸۹: ۶۶) و شکل‌گیری جنبه‌های پهلوانی و حماسی آن را، باید در کتاب «آثار الباقیه» از بیرونی جستجو کنیم که نگارش آن در اواخر قرن چهارم آغاز شد. البته پیش از وی، «بلعمی» در تاریخ خود،

با ذکر این نکته که کوه «دماوند»، محل تیراندازی آرش بوده است؛ (بلعمی، ۱۳۴۱: ۳۴۹-۳۴۶) و نیز «مقدسی» در کتاب «آفرینش و تاریخ»، با این گفته که «آرش بر جای خویشتن بمُرد» و نیز دخیل دانستن نیروهای آسمانی در این داستان، (مقدسی، ۱۳۷۴: ۱/۵۰۴) زمینه را برای طرح حماسی و اسطوره‌ای آن در «آثار الباقیه» فراهم نمودند. از این رو، باید گفت که روایت‌پردازی «بیرونی» از داستان آرش، «کامل‌ترین روایت حماسی از این داستان است». (خدایار و امامی، ۱۳۸۹: ۶۷) البته در این میان، آشنایی مؤلف با منابع تاریخی در ایران باستان و نیز دسترسی وی به اوستا (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۳۵)، در نقل کامل این حماسه‌ی ملی بی‌تأثیر نبوده است. پس از «بیرونی»، کتاب‌های تاریخی دیگر نیز تا قرن دهم، تا حدودی به بازتاب داستان آرش پرداختند، ولی آنچه که در این کتاب‌ها قابل تأمل است، تلاش برخی برای زدودن روح حماسه در این داستان است؛ از جمله اینکه «ابن اثیر» در کتاب «الکامل» خود، ضمن بیان داستان، مسافت پیموده شده توسط تیر آرش را، «شگفت‌ترین دروغی می‌داند که ایرانیان میان خود می‌چرخانند». (ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۱/۱۸۶)

در ادبیات فارسی و به ویژه در اشعار شاعران آن، از اسطوره‌ی «آرش» به شیوه‌های مختلفی یاد شده است؛ اما آنچه که جای تأمل است، جای خالی روایت این حماسه‌ی ملی، در شاهنامه‌ی سترگ فردوسی است، به طوری که وی «از داستان تیراندازی آرش ذکری نکرده است». (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۷-۹) البته نام آرش، در چندین جای شاهنامه آمده است؛ از جمله در ابیات زیر:

جوان بی‌هنر سخت ناخوش بُود	اگرچه فرزند آرش بُود
من از تخمه‌ی نامور آرشم	چو جنگ آورم آتش سرکشم
	(همان، ۹/۳۲/۳۶۶)

فردوسی در بیت زیر، در بخش پادشاهی «شیرویه»، اشاره‌ی بسیار کوچکی به تیراندازی آرش کرده است:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیـر	چو پی‌روزگر قارون شیـر گیـر
	(همان، ۹/۲۷۳/۳۱۷)

در دوره‌ی معاصر، منظومه‌ی «آرش کمانگیر» را باید بزرگترین بازخوان اسطوره‌ی «آرش» دانست. البته علاوه بر شعر کسرای، آثاری همچون «آرش تیرانداز» از ارسلان پوریا،

داستان «آرش در قلمرو تردید» از نادر ابراهیمی، و چارپاره‌ی «حماسه‌ی آرش» از مهرداد اوستا نیز، به بازتاب این اسطوره پرداخته‌اند. در ادامه‌ی مقاله، با بررسی تحلیلی از منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، آن را از جوانبی مختلف مورد بررسی قرار خواهیم داد. این منظومه هرچند از نظر ساختار و زبان حماسی، ایرادها و انتقادهایی را متوجه خود ساخت، ولی کسرایی با سرودن این منظومه، بخشی از حماسه‌ی ملی ایران را زنده کرد؛ چیزی که از نظر فردوسی نیز پوشیده مانده بود.

منظومه‌ی «آرش کمانگیر» و واکاوی آن

منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، نخستین نمونه‌ی شعر نو حماسی است و برخلاف بسیاری از سروده‌های گویندگان دیگر معاصر، همچون اخوان ثالث در شعر «زمستان» که مرگ و ناامیدی بر آنها حاکم است، ولی در این منظومه، شور و شوق و تکاپوی زندگی و تلاش برای سرفرازی به چشم می‌خورد. کاربرد استحکام واژه‌ها و اعتلای آنها، زبان حماسی ویژه‌ی را به شعر بخشیده است. با وجود اینکه داستان آرش در اساطیر کهن نیز روایت شده است، ولی کسرایی به نوعی دیگر آن را بازگو می‌کند و گیرایی و جذابی خاصی به آن بخشیده است. هرچند به باور برخی منتقدان، «فقدان لحن شاهنامه و بی‌توجهی به غرور حماسه»، (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۳۸-۱۳۷) در این منظومه به چشم می‌خورد، ولی در عین حال، اثری قوی و تأثیرگذار در شعر معاصر بوده که تبدیل به یک «نماد کامل اجتماعی و سیاسی» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۳) شده است. شاعر داستان «آرش» را از زبان «عمو نوروز» که پیرمرد قصه‌گوی داستان و «نمادی از سنت‌ها و تجسم اسطوره‌ی تاریخ» (کسرایی، ۱۳۸۳: ۴۷؛ به نقل از حیدر مهرگان) است، روایت می‌کند.

الهام‌پذیری از ظهور مهدی منجی (عج) در روایت حماسه (امید در پس شکست)

در یک چشم‌انداز کلی، «آرش کمانگیر»، اسطوره‌ی امید و انتظار است؛ امید به ظهور منجی و مصلح بزرگ ملی، تا با تیری از ترکش تدبیر و اراده‌ی آهنین خود، قلمرو آزادی و رهایی ملت را تا آفاق دور آرمانی گسترش دهد. «در این منظومه، آمال و آرزوهای نسلی سرگردان و شکست‌خورده و فریب‌خورده تبلور یافته است که خالی از هرگونه اراده و انگیزه‌ی مبارزاتی، در انتظار معجزه‌های شگرف نشسته است». (روزبه، ۱۳۸۳: ۱/۳۶۸) کسایی این شعر خود را در اسفند ۱۳۳۷ ش سرود، یعنی پنج سال پس از کودتای ۱۳۳۲ ش؛ کودتایی که

سایه‌ای از یأس و ناامیدی را بر خیمه‌ی شاعران آن دوران، همچون مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، هوشنگ ابتهاج و دیگران نهاد؛ به ویژه آنکه ابتهاج، کسرایی و اخوان، عضو رسمی حزب توده‌ی ایران بودند، و اینان شعر را به عنوان نوعی حربه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی به کار می‌برند. (کاخ، ۱۳۷۰: ۲۴۷) از جمله اینکه، بسیاری از سروده‌های اخوان و از جمله شعر «ارغنون»، «زمستان» و ...، گویاترین بیان ادبی برای توصیف شکست‌های اجتماعی و سیاسی در آن دوران است:

شادی نماند و شور نماند و هوس نماند	سهل است این سخن که مجال نفس نماند
فریاد از آن کنند که فریادرس رسد	فریاد را چه سود؟ چو فریادرس نماند؟
کوکو، جاست قمری مست سرود خون	جز مثنی استخوان و پیر اندر قفس نماند...

(ارغنون، ۱۳۶۷: ۳۲)

بیزارم و بیزارم و بیزارم
نومیدم و نومیدم و نومیدم
هرچند می‌خوانند «امید»م
(زمستان، ۱۳۷۰: ۹۵)

ولی سیاوش کسرایی، چنین ناامیدی را برنمی‌تابد و با نمادپردازی سیاسی - اجتماعی از «آرش کمانگیر»، همچنان در انتظار بارقه‌های امید است تا این زمانه‌ی شکست‌خورده و مردم‌مأیوس را دوباره زنده کند و نهال امیدواری را در دل آنها برویاند. چنین رویکرد کسرایی در این منظومه، به نوعی الهام‌گیری از ظهور مهدی موعود(عج) است که همه‌ی ظلم‌ها را برچیند و بساط عدل و داد را بگستراند. در واقع باید گفت که منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، «نشان دهنده‌ی اوج امیدهای سیاسی شاعر برای آینده‌ی ایران و رهایی آن از سلطه‌ی امپریالیسم جهانی و استبداد داخلی، تحت لوای شعارهای مارکسیستی حزب توده است». (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

شاعر در ابتدای منظومه‌ی خود، حالت شکست‌خورده و ناامید مردمان و تمام هستی را اینگونه به تصویر می‌کشد:

«برف می‌بارد؛
برف می‌بارد به روی خار و خاراسنگ.
کوه‌ها خاموش،
دره‌ها دلتنگ؛

راه‌ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ...».

(کسرایی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

چنین فضایی از ناامیدی و شکست، در ادامه‌ی داستان به اوج می‌رسد؛ در روزگاری که «تلخ و تاری» بر آن حاکم بود و دشمنان بر جان‌ها چیره بودند:

«روزگاری بود؛

روزگار تلخ و تاری بود.

بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره.

دشمنان بر جان ما چیره.

شهر سیلی خورده هذیان داشت؛

بر زبان بس داستان‌های پریشان داشت.

زندگی سرد و سیه چون سنگ؛

روز بدنامی،

روزگار ننگ.».

(همان، ۱۰۴)

کسرایی همانند اخوان ثالث، عنصر «زمستان» و سردی آن را، نمادی برای پژمردگی و تاریکی و خفقان اجتماعی قرار می‌دهد که شاعر در آن، زمستان اندیشه و پویندگی را احساس می‌کند؛ نمادی از یک محیط بسته و خاموش در جامعه، که سایه‌ای از اندوهناکی را بر آن افکنده است. این فضای سرد، از همان ابتدای منظومه، با تکرار عبارت «برف می‌بارد» آغاز می‌شود و سپس، سردی چنین فضایی افزایش می‌یابد:

«ما چه می‌کردیم در کولاک دل آشفته‌ی دمسرد؟». (همان، ۱۰۱)

«زود دانستم، که دور از داستانِ خشم برف و سوز...». (همان، ۱۰۱)

«برف روی برف می‌بارید». (همان، ۱۰۷)

تا آنجا که همه‌ی فصل‌ها، تبدیل به فصل زمستان و سردی آن می‌شود:

«فصل‌ها فصل زمستان شد،

صحنه‌ی گلگشت‌ها گم شد، نشستن در شبستان شد.».

(همان، ۱۰۵)

اما این ناامیدی فزاینده، ناگهان تبدیل به امید می‌گردد و نشانه‌های آن هویدا می‌شود؛ آرش، آن «فرزند رنج و کار»، که برای نجات مردم مستمند و اندوهگین ظهور کرده است، می‌آید تا دوباره آفتاب امید را بر مردم سرزمینش بتاباند؛ او «پیک امید» ایرانیان است:

«هزاران چشم گویا و لب خاموش

مرا پیک امید خویش می‌داند».

(همان، ۱۱۱)

«برآ، ای آفتاب، ای توشه‌ی امید!

برآ، ای خوشه‌ی خورشید!

تو جوشان چشمه‌ای، من تشنه‌ای بی‌تاب.

برآ، سرریز کن، تا جان شود سیراب».

(همان، ۱۱۲)

«با دهان سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ.

می‌گندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه؛

می‌دهد امید،

می‌نماید راه».

(همان، ۱۱۶)

این منظومه در اواسط دهه‌ی سی، بسیاری از آرزوها و انتظارات انقلابیون حزی توده را برآورده کرد. یکی از فعالان این حزب در زمان انتشار این منظومه، می‌نویسد: «آرش کسرایی در فضایی پا به میدان گذاشت که میهن در بهت و یأس ناشی از غلبه‌ی کودتا و برگ‌ریزان گل‌های سرخ، طلسم شده بود، افراسیاب اسطوره، جای خود را به افراسیاب معاصر داده بود... منظومه‌ی آرش، خود نیز در این میدان سهمی داشت. او وصیت‌نامه‌ی آرش معاصر را باید ابلاغ می‌کرد. کسرایی در آن کسوف و کابوس اجتماعی به لبخند می‌گفت تا دوباره بر لب‌ها جرأت، جرقه بزند...» (کسرایی، ۱۳۸۱: ۵۴)

بهره‌گیری از زبان و کاربردهای باستان‌گرایانه

کاربرد باستان‌گرایانه (Archaism) یا آرکائیک زبان، به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، تا حدود زیادی رهاورد انس و الفت کسرایی با متون قدیم، و

تربیت ذوق و استعداد شاعری وی، تحت تأثیر متون کهن و ویژگی‌های سبک خراسانی است. باستان‌گرایی که «ادامه‌ی حیات زبان گذشته در خلال زبان اکنون» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۲۴) است، به عنوان یکی از اثربخش‌ترین راه‌های برجسته‌کردن فرم زبانی، به ویژه در یک کلام حماسی به شمار می‌رود. این نوع از ساختار زبانی، به دو نوع باستان‌گرایی «واژگانی» و باستان‌گرایی «نحوی» تقسیم می‌شود. در منظومه‌ی «آرش کمانگیر»، با برخی از نشانه‌هایی آرکائیسیم شاعر، در سطح زبانی مواجه می‌شویم؛ از جمله در:

استعمال آنک و اینک:

«آنک، آنک کلبه‌ای روشن...». (کسرای، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

«... اینک آماده».

تتابع اضافات:

«شما، ای قلّه‌های سرکش خاموش.../ که سیمین پایه‌های روز زرین را به روی

شانه می‌کوبید».

«به پنهان آفتاب مهربار پاک‌بین سوگند!».

اسکان ضمیر:

«به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را...».

استعمال علامت جمع «ان» به جای «ها»:

«چو پرچم‌ها که از باد سحرگاهان به سر دارید».

استعمال تعبیرات قدیمی:

«وندرون درّه‌های برف‌آلودی که می‌دانید...». (همان، ۱۱۶)

«آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش...». (همان، ۱۰۳)

استعمال افعال پهلوی:

«نظر افکند آرش سوی شهر، آرام».

«در گشودندم./ مهربانی‌ها نمودندم». (همان، ۱۰۱)

«مبارک‌باد آن جامه که اندر رزم پوشندش؛/ گوارا باد آن باده که اندر فتح نوشندش».

«می‌گندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه...».

«گهی می‌گیردم، گه پیش می‌راند».

«بازگردیدند، بی‌نشان از پیکر آرش».

«دختران بنشسته بر روزن».

«غرور و سربلندی هم شما را باد!».

«پری از جان بیاید تا فرونشیند از پرواز».

«دلَم را در میان دست می‌گیرم و می‌افشارمش در چنگ...».

کاربرد واژگان و تعبیرات حماسی

کسرایی در بیان داستان آرش، تلاش کرده تا فضایی حماسی و باشکوه، همسو با نوع داستان بیافریند؛ از این رو، واژگان و تعبیری به کار می‌برد که دارای طنین خروش و حماسه و دارای آهنگ شاهنامه‌ای هستند. کاربرد حرف «خ»، که بیانگر هیجان و خروش است، دارای بسامد بالایی در این منظومه است؛ از جمله در واژگانی همچون: خار و خاراسنگ، خشم، خاموش، خروشان، خون، خونبار و

بهره‌گیری نمادین از عناصر تصویرساز

بهره‌گیری از عناصر طبیعی، یکی از ویژگی‌های بارز منظومه‌ی «آرش کمانگیر» است؛ به گونه‌ای که شاعر در پاره‌ای موارد، با این عناصر هم‌کلام می‌گردد و با بخشیدن خصائص انسانی به آنها، تلاش می‌کند تا همه‌ی طبیعت را در خلق حماسه‌ی آرش، همگام و همسو سازد. این پدیده‌های طبیعی در شعر، گاه مفاهیم نمادین به خود می‌گیرند و شاعر در ورای آنها، معانی ذهنی خود را بیان می‌دارد؛ عناصری همچون:

برف (کسرایی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)، خار و خاراسنگ (همان)، کوه(همان)، دره(همان)، بام کلبه(همان)، دود(همان)، چراغ(همان)، تپه(همان)، شعله‌ی آتش(همان)، آسمان (همان)، ۱۰۲)، آفتاب(همان)، باغ‌های گل(همان)، دشت(همان)، آب(همان)، خاک(همان)، باران(همان)، کوهسار(همان)، گندمزار(همان)، چشمه(همان)، مهتاب(همان)، بیابان(همان)، سیو(همان)، بام سفالین (همان، ۱۰۳)، رنگین کمان(همان)، شب(همان)، آتشگاه(همان)، کَنده(همان)، کوره(همان)، جنگل (همان، ۱۰۴)، باد(همان)، باغ آتش(همان)، روزن(همان، ۱۰۷)، سنگ (همان، ۱۰۹)، ساق گردو(همان، ۱۱۵)، آتشدان(همان، ۱۱۶).

بهره‌گیری از فن تشخیص

از شگردهای زبانی شاعر برای توصیف زیباتر و حماسی‌تر داستان، استفاده از صور خیال و به ویژه، صنعت جان‌بخشی به اشیاء و یا همان (فن تشخیص) می‌باشد. شاعر در ابتدای شعر و برای به تصویر کشیدن حالت سکوت و خفقان موجود در همه‌ی هستی، ویژگی‌های انسانی را به کوه، درّه و راه‌ها می‌بخشد و با صفات خاموشی، دلتنگی و چشم انتظار کسی بودن، که همگی جزء خصائص انسانی است، تصویری زنده و پویا به محیط داده است.

«... کوه‌ها خاموش، / دره‌ها دلتنگ؛ / راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ...»
(کسرای، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

همچنین در ادامه‌ی نیز «شهر» داستان را به انسانی شکست‌خورده تشبیه می‌کند که سیلی خورده و به دلیل هدیان گفتن، داستان‌های پریشان می‌گوید:

«شهر سیلی خورده هدیان داشت؛
بر زبان بس داستان‌های پریشان داشت.»
(همان، ۱۰۴)

تصویر زنده و انسان‌گونه‌ی «مرگ»، از زیباترین تصاویر شاعرانه‌ی کسرای است؛ او مرگ را همچون انسانی ترسناکی می‌داند که نقابی خوفناک بر چهره بسته است و با چشمانی خونین، به شاعر نظاره‌گر است و از هر سو او را می‌پاید:

«ز پیشم مرگ،
نقابی سهمگین بر چهره، می‌آید.
به هر گام هراس افکن،
مرا با دیده‌ی خونبار می‌پاید.
به بال کرکسان گرد سرم پرواز می‌گیرد،
به راهم می‌نشیند، راه می‌بندد؛
به رویم سرد می‌خندد؛
به کوه و درّه می‌ریزد طنین زهر خندش را،
و بازش باز می‌گیرد.»
(همان، ۱۱۱)

و باز می‌گوید:
«... که مرگ اهرمن‌خو آدمی‌خوار است...»

فرو رفتن به کام مرگ شیرین است».

(همان، ۱۱۱)

«نقاب از چهره‌ی ترس آفرین مرگ حواهم کند». (همان، ۱۱۲)

جان‌بخشی هنری به «گل» و نیز «گندمزار»، و «تیر آرش»، از دیگر زیبایی‌های ادبی

شاعر است:

«سر برون آوردن گل از دورن برف...»

خواب گندمزارها در چشمه‌ی مهتاب».

(همان، ۱۰۲)

«نشسته بر تناور ساق گردویی فرو دیدند».

(همان، ۱۱۵)

کوه البرز که دلاوری و جانبازی آرش را در تاریخ به ثبت رسانده است، در شعر کسرایی

به انسانی فرض شده است که امید و راه را به رهگذران می‌نماید:

«با دهان سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ./ می‌گندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها

آگاه؛/ می‌دهد امید،/ می‌نماید راه». (همان، ۱۱۶)

نتیجه

سیاوش کسرایی را می‌توان شاخص‌ترین نمایندگان شعر نو آرمانگرا در طی دهه‌های

سی، چهل و پنجاه به شمار آورد. شاهکار «آرش کمانگیر» وی که با معماری‌های نیمایی بنا

شد، شکوه و زیبایی حماسه‌های کهن را در جامه‌ای نو به ما بازگرداند و حماسه‌ی «آرش» را،

به اسطوره‌ی امید و انتظار تبدیل نمود. روحی که در قالب این منظومه دمیده شده، روح

نسلی است که قدرت تلاش و مبارزه را از دست داده و در انتظار نجات دهنده‌ای است تا این

نسل را به دیار روشنایی و امید راهنمایی کند. شاعر همه‌ی هستی و مردمان را در انتظار

ظهور آرش و تیر او به تصویر می‌کشد که به نوعی الهام‌گیری از موضوع انتظار ظهور منجی

است. لحن حماسی، زبان متمایل به کهن و باستان‌گرایی، و بهره‌گیری از فن تشخیص برای

بخشیدن فضایی زنده و متحرک به داستان، از برجسته‌ترین ویژگی‌های منظومه‌ی «آرش

کمانگیر» است. سبک به کار رفته در این منظومه، مشابهت‌های فراوانی با سبک خراسانی و

به ویژه، سبک حماسی فردوسی و شاهنامه دارد.

منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۷۴)، *تاریخ کامل*، ترجمه‌ی سید محمد حسین روحانی، ج ۱، چ ۲، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲- ابوحنیفه دینوری، احمدبن داوود (۱۳۴۶)، *أخبارالطوال*، ترجمه‌ی صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- ابوریحان بیرونی (۱۳۵۲)، *آثارالباقیه*، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران، ابن سینا.
- ۴- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۷)، *رغنون*، تهران، انتشارات مروارید.
- ۵- (۱۳۷۰)، *زمستان*، تهران، انتشارات مروارید.
- ۶- بلعمی، ابوعلی (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، وزارت فرهنگ.
- ۷- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، چ ۳، تهران، سخن.
- ۸- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶)، «حماسه» در دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۲، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۷۴۵-۷۳۸.
- ۹- خدیار و امامی (پاییز ۸۹)، «آخرین تیر؛ بررسی تطبیقی اسطوره‌ی آرش و فیلوکتس»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۱، ش ۳، صص ۸۶-۶۱.
- ۱۰- رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۹)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، ج ۱، چ ۱، تهران، انتشارات علمی-فرهنگی.
- ۱۱- رضی، هاشم (۱۳۴۶)، *فرهنگ نام‌های اوستا*، ج ۱، تهران، انتشارات فروهر.
- ۱۲- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۳)، *شعر نو فارسی؛ شرح، تحلیل و تفسیر*، چ ۱، تهران، انتشارات حروفیه.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲)، *شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب*، چ ۵، تهران، علمی.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۸)، *موسیقی شعر*، چ ۳، تهران، انتشارات آگاه.
- ۱۵- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، چ ۵، تهران، اساطیر.

- ۱۶- عالی عباس‌آباد، یوسف (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن»، پژوهشنامه‌ی ادب غنائی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ششم، شماره یازدهم، صص ۱۵۲-۱۳۱.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه: بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۹-۸، چ ۲، تهران، دفتر نشر «داد».
- ۱۸- کاخی، مرتضی (۱۳۷۰)، باغ بی‌برگی، چ ۱، تهران، نشر ناشران.
- ۱۹- کسرایی، سیاوش (۱۳۸۳)، آرش کمانگیر، چ ۷، تهران، نشر کتاب نادر.
- ۲۰- (۱۳۸۷)، مجموعه اشعار، چ ۳، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات نگاه.
- ۲۱- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، چ ۳، چ ۱، مقدمه و ترجمه و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.

